

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

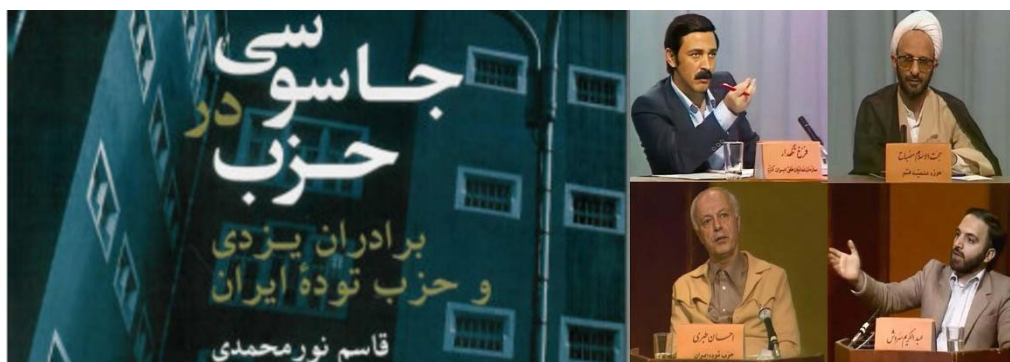
آئینه ایران

بهرام رحمانی
۰۴ مارچ ۲۰۲۱

«جاسوسی در حزب» (برادران یزدی و حزب توده ایران)

کتاب «جاسوسی در حزب» شامل اسناد، مدارک و خاطرات مربوط به فعالیت‌های جاسوسی حسین و فریدون یزدی در شعبه حزب توده ایران در آلمان است. این کتاب به تازگی با ۳۴۸ صفحه، توسط موسسه انتشارات جهان کتاب به چاپ سوم رسیده است.

«عوامل نفوذی»، کسانی که در آزادی و خودخواسته، اطلاعات محرمانه حزب و سازمان خود را در اختیار پولیس امنیتی نهاد و این گزارش‌ها به زندانی شدن، شکنجه و مرگ رفقای هم حزبی آنان منجر می‌شود، اغلب از کارنامه خود شرم دارند و همکاری خود را با پولیس انکار یا روایتی جعلی از ماجرا به دست می‌دهند. حسین یزدی به همکاری خود با ساواک (پولیس امنیتی حکومت پهلوی)، جاسوسی در حزب توده و بازداشت و شکنجه چپ‌ها بر اثر گزارش‌های خود با «افتخار» انجام داده و از آمادگی کنونی خود برای نابودی کمونیست‌ها نیز سخن گفته است.



جاسوسی حسین یزدی برای ساواک، بی‌شک یکی از نکته‌های مبهم و ناگشوده تاریخ حزب توده در ایران است. اگرچه در میان خاطرات رهبران و کادرهای این حزب اشاراتی کلی و گذرا به این ماجرا دیده می‌شود، اما همین اشارات کلی نیز چنان آغشته به ناراستی‌های مصالح و منافع فراکسیونی درون حزبی شده‌اند که کمک چندانی به شناخت چند و چون حقیقت ماجرا نمی‌کنند.

حسین و فریدون یزدی، فرزندان مرتضی یزدی، یکی از اعضای گروه ۵۳ نفر و از موسسان حزب توده ایران هستند. این دو در سال‌های ۱۹۵۴ و ۱۹۵۵ برای تحصیل به آلمان شرقی اعزام شدند و در شهرهای درسدن و برلن شرقی به دانشگاه رفتند.

حسین از همان آغاز ورود رهبری حزب توده به آلمان شرقی، به پشتوانه وجهه پدرش مورد اطمینان رهبری حزب قرار گرفت و مترجم و همراه رضا رادمنش دبیر اول حزب توده ایران شد. حسین به گفته خود، از همان زمان همکاری خود را با ساواک آغاز کرد. او ساواک را از تمام فعل و انفعالات داخل حزب آگاه ساخت و همچنین از نامه‌های سری حزب عکس‌برداری می‌کرد و آن‌ها را همراه با نشانی فرستندگان، به مرکز سازمان امنیت ایران در شهر کلن آلمان غربی ارسال می‌کرد.

کتاب «جاسوسی در حزب» در نتیجه مطالعه هزاران صفحه از پرونده‌های مربوط به این ماجرا در آرشیو سازمان امنیت آلمان شرقی (اشتازی) و همچنین گفت‌وگوی مستقیم با حسین و فریدون یزدی به همت قاسم نورمحمدی تولید شده است.

تاریخ حزب توده در ایران نکته‌های ناروشن و ناگشوده بسیاری در بر دارد. ماجرای جاسوسی حسین یزدی برای ساواک یکی از پرونده‌های ناروشنی است که قاسم نورمحمدی در سال ۲۰۰۶ میلادی با ترتیب دادن مصاحبه‌ای با برادران یزدی که در نهایت به تالیف کتابی با عنوان «جاسوسی در حزب: برادران یزدی و حزب توده ایران» انجامید، کوشید تا پرده‌ای از این تاریکی بردارد.

برای آن‌که بتوان به شناخت درستی از حسین و فریدون یزدی دست یافت، باید تا اندازه‌ای به مطالعه سابقه خانوادگی این دو برادر در تاریخ ایران پرداخت. نورمحمدی هم در مقدمه این کتاب به طور مختصر اما جامع به همین موضوع اشاره کرده است.

بر مبنای آنچه که از مقدمه «جاسوسی در حزب» می‌توان دریافت، حسین و فریدون فرزندان دکتر مرتضی یزدی‌اند که فرزند شیخ حسین یزدی، از پایه‌گذاران نهضت مشروطه بود. مرتضی یزدی در سال ۱۳۱۰ تخصصش را در رشته جراحی از دانشگاه برلین دریافت کرد و از استادان دانشگاه تهران و جراحان معروف آن روزگار به شمار می‌رفت. او که در آلمان با کمونیسم آشنائی پیدا کرده بود، بعد از رویدادهای شهریور ۱۳۲۰ و تأسیس حزب توده، از اعضای کادر رهبری این حزب شد.

فرزندان او (حسین و فریدون یزدی)، در فاصله سال‌های ۱۹۵۴-۱۹۵۵ میلادی برای تحصیل به آلمان شرقی اعزام شدند و در شهرهای درسدن و برلین شرقی به دانشگاه رفتند. حسین از همان ابتدای ورود به آلمان شرقی به پشتوانه وجهه پدرش مورد اطمینان رهبری حزب توده قرار گرفت و مترجم و همراه دکتر رضا رادمنش، دبیر اول حزب توده ایران شد. او ساواک را از تمام فعل و انفعالات داخل حزب آگاه و با عکس‌برداری از نامه‌های سری حزب، این اسناد را همراه با نشانی فرستندگان نامه‌ها به مرکز سازمان امنیت ایران در شهر کلن آلمان غربی ارسال می‌کرد. حسین و فریدون یزدی به دنبال دستبرد به گاو صندوق منزل رادمنش در اکتبر ۱۹۶۱ دستگیر شدند و هر کدام سال‌ها عمرشان را در زندان‌های آلمان شرقی به سر بردند.

قاسم نورمحمدی، بر هم خوردن اعتماد مقامات آلمان با این جاسوسی را نقطه عطفی در تاریخ روابط میان حزب توده و حزب سوسیالیست متحد آلمان می‌داند و در کتاب «جاسوسی در حزب: برادران یزدی و حزب توده ایران» به جست‌وجوی دلایل جاسوسی برادران یزدی برآمده و در گام نخست طی سه سال راینزی و نامه‌نگاری با بنیاد آرشیو سازمان امنیت آلمان شرقی (اشتازی) به مطالعه سوابق حسین و فریدون یزدی در این مرکز می‌پردازد.

مصاحبه با حسین و فریدون یزدی آغازگر کتاب است. در طول این مصاحبه که بیش از نیمی از حجم مطالب کتاب را به خود اختصاص داده است، احساس افتخار حسین یزدی که سهم اساسی در جاسوسی برای ساواک داشت بسیار پررنگ است. از آنجا که نگارنده مصاحبه را به صورت تاریخی پیش برده است، بسترهای این احساس تعلق خاطر به ساواک را می‌توان به آسانی در زمینه‌های بروز آن جست‌وجو کرد.

مصاحبه با حسین و فریدون یزدی آغازگر کتاب است. در طول این مصاحبه که بیش از نیمی از حجم مطالب کتاب را به خود اختصاص داده است، احساس افتخار حسین یزدی که سهم اساسی در جاسوسی برای ساواک داشت بسیار پررنگ است. از آنجا که نگارنده مصاحبه را به صورت تاریخی پیش برده است، بسترهای این احساس تعلق خاطر به ساواک را می‌توان به آسانی در زمینه‌های بروز آن جست‌وجو کرد.

از صفحه ۴۸ کتاب که نورمحمدی به عنوان پرسش‌گر به گروه ۵۳ نفر اشاره و نقش با اهمیت مرتضی یزدی را در تاسیس حزب توده یادآور می‌شود تا صفحه ۵۴ که حسین یزدی دلایل بی‌ رغبتی پدرش به مسایل سیاسی، پس از دستگیری را بیان کرده است، به آسانی می‌تواند دلایل گرایش حسین یزدی را به جاسوسی برای ساواک دریابد. اما پرسش‌گر تنها به این اندازه از تلقی اکتفا نمی‌کند و در صفحه ۵۸ می‌پرسد: «چطور شد که با ساواک همکاری کردید؟» در ادامه حسین یزدی به شرح دلایل حقیقی خود برای همکاری با ساواک می‌پردازد.

«حسین- همان‌طور که گفتیم از حزب توده بیزار شده بودم. دیگر نه به رهبران آن حزب که به علت فعالیت‌هایم با آن‌ها در تماس دائمی بودم اعتمادی داشتم و نه این که به برنامه و آماج‌های حزب توده ایمانی. من به علت نوع فعالیتیم، در کشورهای مختلف در رفت و آمد بودم و بسیاری از این کشورها را از نزدیک می‌دیدم. من از محیط بسته و حاکمیت یک مشت بوروکرات حزبی خسته و از آلمان شرقی بیزار شده بودم و نمی‌خواستم در آنجا زندگی کنم...»

سهم فریدون یزدی در جاسوسی، برای مخاطب کم‌رنگ‌تر به نظر می‌آید و او تا اندازه‌ای نقش شریک را برای برادر بزرگ‌ترش حسین ایفا می‌کند. در روند مصاحبه، فریدون بیش از آن‌که به سؤال‌هایی درباره متن ماجراهای جاسوسی در حزب پاسخ دهد، پاسخ‌گوی سؤال‌هایی درباره حواشی این جریان است. این موضوع در پرسش‌های پرسشگر و در صفحه‌های ۱۶۵ و ۱۶۶ کتاب هم خود را نشان می‌دهد.

نورمحمدی که اسناد اشتنازی (سازمان امنیت آلمان شرقی) را پیش از انجام این مصاحبه مطالعه کرده است، مصاحبه را بیش‌تر با تکیه بر همین اسناد پیش می‌برد و جالب آن‌که گاه تاریخ شفاهی، تاریخ مکتوب را به کلی نقض و در مواردی هم مورد تردید قرار می‌دهد.

برای مثال در صفحه ۱۱۳ کتاب می‌خوانیم:

«- در اسناد اشتنازی آمده است که (رضا) روستا از شما شکایت کرد و چون آلمانی بلد نبود با شما به پولیس رفت و این آخرین بار بود که شما مترجم روستا شدید!

حسین- یعنی من متهم، مترجم شاکی‌ام شدم؟

- بله، این‌طور در پروتکل آمده است. واکنش پولیس آلمان شرقی چه بود؟

حسین- خب، اگر این طور می‌بود که خیلی مضحک بود.»

شرایط دشوار زندان‌های آلمان، نحوه بازجویی‌ها، مراقبت در زندان‌های آلمان، دشواری‌های ملاقات‌کنندگان با زندانیان و نیز چگونگی به سرخه گرفتن برخی از ضوابط و مقررات این زندان‌ها دیگر مطالبی است که در بخش مصاحبه نورمحمدی با برادران یزدی جلب توجه می‌کند. ماجراهای پس از آزادی دو برادر ضد حزب توده از زندان، گفت‌وگویی تحلیلی از موقعیت حزب توده پس از وقوع انقلاب اسلامی هم به دست داده است.

یافته‌های وی از اسناد اشتازی و بازجوئی‌های متعدد این مرکز با افراد مرتبط با جریان جاسوسی در حزب توده او را وا می‌دارد که بخشی با عنوان «حاشیه‌ای بر ماجرای برادران یزدی» را پیش روی مخاطب قرار دهد. در واقع نورمحمدی در این بخش می‌کوشد روایت خود را از اسناد اشتازی که بر اساس بازجوئی از اعضای حزب توده به دست آمده ارایه کند. روایتی که گاه مبتنی بر رویکردی تحلیلی است.

در صفحه ۲۳۰ کتاب از بخش «حاشیه‌ای بر ماجرای برادران یزدی» در ذیل عنوان «بزرگ علوی» می‌خوانیم: «اشتازی در ۲۲ فوریه ۱۹۶۲ به سراغ بزرگ علوی، نویسنده نامدار ایرانی می‌رود. علوی نخست از مأموران اشتازی عذرخواهی می‌کند که نتوانسته است به علت بیماری برای روشن کردن اتهامات وارد بر متهمان و خیانت آن‌ها به حزب، زودتر به پرسش‌های مأموران اشتازی پاسخ بدهد. علوی ادعای مأموران اشتازی مبنی بر عدم رعایت اصول امنیتی را می‌پذیرد، اما این سرزنش را متوجه «رفقای دیگر» می‌داند و می‌گوید که این امر باید در آینده مورد توجه قرار گیرد.»

تبعات «جاسوسی در حزب» نصیب چه کسانی شد و در واقع، قربانیان این ماجرا چه کسانی بوده‌اند؟ مهین رادمنش، همسر دبیر اول حزب توده، ژنویو، دوست دختر حسین یزدی، رالف گورگیز چچکلو، حمید زاهدی و حسین خیرخواه برخی از دستگیرشدگان این ماجرا بوده‌اند که نورمحمدی شرحی کوتاه از زندگی و نحوه فعالیت‌های آنان در حزب را بر پایه مستندات اشتازی ارایه کرده است. نویسنده، زندگی‌نامه این افراد را به ترتیب بیش‌ترین آسیبی که هر فرد متحمل شده، آورده و بر این اساس، در گام نخست حسین خیرخواه به مخاطب معرفی شده است.

با آن‌که نگارنده کوشیده تا ابهامی را از این جاسوسی برای مخاطبش باقی نگذارد، اما در انتهای بخش پی‌نوشت و صفحه ۲۴۴ کتاب یادآور می‌شود: «هنوز گوشه‌هایی از این ماجرا در پرده‌ای از ابهام باقی مانده است» و چنین دلایلی را یادآور می‌شود که حسین یزدی بسیاری از اسناد سری حزب توده را بدون مطالعه برای ساواک ارسال می‌کرد. آشکار نیست که به جز سازمان بزرگ اصفهان با بیش از ۹۰ عضو، چه گروه‌های دیگر توده‌ای در این ماجرا لو رفته و دستگیر شده‌اند. حزب توده اما هیچ علاقه‌ای نداشت که همه آن اسناد سری‌ای را که توسط حسین یزدی دریافت یا ارسال کرده بود برای تحقیق بیش‌تر در اختیار اشتازی قرار دهد.

این مدارک بدون شک در آرشیو حزب توده موجود بوده و هست و ارایه آن به اشتازی برای تحقیقات بیش‌تر به ضرر مصالح حزب توده بود، زیرا آن حداقل اعتمادی را نیز که «رفقای» آلمانی به حزب داشتند از میان می‌برد. اما همه این اطلاعات بی‌تردید در پرونده‌های حسین یزدی در آرشیو ساواک نیز موجود است و زمانی گستره جاسوسی حسین یزدی آشکار خواهد شد.» به این ترتیب مخاطب را به مطالعه اسناد و پرونده‌های دیگری از حسین یزدی در ساواک مشتاق می‌کند.

فراخوان دفاع از جان دکتر یزدی، نامه دکتر مرتضی یزدی از زندان به رهبری حزب توده، نامه تشکیلات اصفهان، فهرستی از نام اعضای حزب توده در آلمان شرقی، تصاویر اسکن شده از نامه‌های اعضای حزب توده و تصاویر خانوادگی و حزبی خاندان یزدی بخش ضامین کتاب را پوشش داده‌اند.

دکتر مرتضی یزدی از اعضای گروه ۵۳ نفر، از موسسان و عضو کمیته مرکزی حزب توده و در کابینه ائتلافی قوام السلطنه در دهه سی وزیر بهداشتی بود.

وی یکبار به دوران پهلوی اول، یکبار پس از سوءقصد ناکام به شاه در بهمن ۱۳۲۷ و یکبار در سال ۱۳۳۳ زندانی و بار سوم به اعدام محکوم می‌شود. اما او در زندان سوم ندامت نامه می‌نویسد و در عین حال با حزب توده

همکاری می‌کند. یزدی به گفته نزدیکان خود، پس از آگاهی بر جاسوسی پسران خود، روزگار پررنج و دردناکی را از سر می‌گذرانند.

حسین یزدی متولد سال ۱۳۱۳ است. به هنگام بازداشت اول پدر ۳ ساله و برادرش فریدون یک ساله است. پس از بازداشت دکتر یزدی، مادر آلمانی آن‌ها، خانم هلابدورفتیس، دو پسر خود را در سال ۱۳۱۸ به آلمان دوران جنگ می‌برد. آن‌ها به مدرسه می‌روند و حسین می‌خواهد به «عضویت سازمان جوانان حزب نازی» درآید اما مادر مخالفت می‌کند.

خانواده پس از آزادی دکتر یزدی در سال ۱۳۲۰ به ایران باز می‌گردند. پسران به مدرسه می‌روند و فارسی می‌آموزند. زندگی مرفه، «پدری مهربان» و «مادری سخت گیر» دارند. (ص ۳۰)

پس از تیراندازی به شاه در بهمن ۱۳۲۷ پدر بازداشت می‌شود، از زندان می‌گریزد، مخفی می‌شود اما «هفته‌ای دو بار» با زن و پسران خود ملاقات می‌کند. (ص ۳۷)

حسین به عضویت سازمان جوانان حزب توده درمی‌آید و یک بار برای مدتی کوتاه در سال ۱۳۳۱ زندانی می‌شود. «در زندان کمون تشکیل داده بودیم و غذاهایی که از بیرون می‌آوردند تقسیم می‌کردیم. من در آن‌جا سیاسی‌تر شدم.» (ص ۳۹)

پسران یزدی در سال‌های ۱۹۵۴ و ۱۹۵۵ برای تحصیل به آلمان شرقی اعزام می‌شوند «تحصیل در آلمان افتخاری بود و یک مزیت هم داشت: رفقای آلمانی هزینه درس و دانشگاه را می‌پرداختند.» (ص ۴۱)

حسین به عنوان مترجم دکتر رادمنش، دبیر کل وقت حزب توده، به عنوان همکار رادیو پیک ایران و به عنوان مشاور و مترجم رضا روستا، رئیس شورای متحده کارگران و زحمت‌کشان حزب، از سه محل حقوق‌های بالائی دریافت می‌کند و از امتیازات بسیاری، از جمله سفر به اروپای غربی، برخوردار است.

حسین بر مکاتبات و ملاقات‌های محرمانه رهبران حزب، بر روابط و تشکیلات حزب در داخل کشور آگاهی کامل دارد. او با میهن رادمنش، زن دکتر رادمنش و دختر عموی خود، رابطه عاطفی برقرار می‌کند و از همین رابطه برای دستبرد زدن به گاو صندوق رادمنش بهره می‌گیرد.

اما کیانوری دکتر یزدی را به «خیانت» متهم می‌کند. «کیانوری در جلسات حزبی پدرم را جاسوس انگلیسی خطاب می‌کرد.» (ص ۴۳)

حسین برخورد کیانوری را با پدر از دلایل نفرت خود از حزب توده و همکاری با ساواک می‌داند اما در واکنش برای همان کسانی جاسوسی می‌کند که پدر او را شکنجه کرده‌اند.

حسین در پاسخ به این سؤال که چه شد که با ساواک همکاری کرد می‌گوید: «با خواندن این نامه (نامه پدر) کینه عمیقی نسبت به کیانوری احساس می‌کردم، در فکر انتقام بودم. از حزب توده و سیاست حزب زده شدم.» (ص ۵۶)، «از حزب توده بیزار شده بودم. به رهبران و به برنامه و آماج‌های حزب بی‌ایمان شده بودم. از محیط بسته و حاکمیت بوروکرات حزبی خسته شده بودم.» (ص ۵۸)

حسین یزدی از همان سال‌های نخستین اعزام به آلمان شرقی به یاری آشنائی با کارمندی در سفارت ایران در برلین غربی ملاقات می‌کند و پیشنهاد او را برای همکاری با ساواک «بلادرنگ و در همان جلسه اول، می‌پذیرد.» (ص ۵۹) ساواک به منبعی با اطلاعاتی با ارزش دست مئیابد. سرهنگ آیرملو، مسؤول ساواک در اروپا، مسؤولیت حسین را بر عهده می‌گیرد. برای حسین حقوق ماهیانه در نظر می‌گیرند.

حسین در پاسخ این سؤال که «آیا دغدغه اخلاقی نداشتید» می‌گوید: «خیر افتخار هم می‌کردم که توده ای ها را لو بدهم.» (ص ۶۰)

بر اثر گزارش‌های او حدود ۹۰ عضو و هوادار حزب در اصفهان بازداشت و شکنجه می‌شوند. حسین در باره احساس خود در آن زمان می‌گوید «باور کنید من هیچ دغدغه اخلاقی نداشتم.» (ص ۶۱)

برخی جوانان همسن حسین پس از سرخوردگی از حزب توده به اروپای غربی رفتند و تن به جاسوسی ندادند. پسر جعفر پیشه‌وری، رهبر فرقه دموکرات آذربایجان، پس از قتل پدر در باکو چنین کرد. حسین در پاسخ به این پرسش که چرا او چنین نکرده است می‌گوید: «من آن قدر از توده‌ای‌ها متنفر بودم که به چنین راهی نمی‌اندیشیدم.» (ص ۶۱)

حسین «کپی یا عکس همه نامه‌های حزبی، همه ارتباطات و تشکیلات حزب در داخل کشور، اسامی و آدرس اعضای حزب، اسامی شرکت‌کنندگان پلنوم نهم، شرحی درباره ویژگی اعضای کمیته مرکزی و دفتر سیاسی حزب، اسامی رابطین حزبی، فعالیت‌های رادیو پیک ایران» را به ساواک اطلاع می‌دهد و می‌گوید «فتو کپی هر نامه و سندی را که از حزب گیر می‌آوردم برای ساواک می‌فرستادم مهم نبود نامه خصوصی است یا سیاسی.» (ص ۱۰۵)

«بیوگرافی ۴۰ تا ۵۰ توده‌ای مقیم آلمان شرقی را همراه با توصیف برخی جوانب شخصی آن‌ها برای اشتازی نوشتم.» (ص ۷۴)

حسین در سال ۱۹۶۱ بر آن می‌شود تا اسناد گاو صندوق رادمنش، دبیر کل حزب را، که مهم‌ترین و مخفیانه‌ترین اسناد حزب بودند، به ساواک بدهد.

برای دست‌برد به گاو صندوق به کمک نیاز دارد. برادر خود فریدون را به همکاری می‌خواند «قرار می‌گذارند دلارهای صندوق را بین خود تقسیم کنند.» فریدون شرط دیگری نیز دارد: «اسنادی را که سبب دستگیری» کسانی «در ایران می‌شوند به ساواک ندهند.» حسین شرط برادر را می‌پذیرد اما «همه اسناد را به ساواک می‌دهد.» (ص ۱۲۲) و می‌گوید «من در خدمت ساواک پای‌بند به هیچ قول و قرار نبودم. تنها هدف من ضربه زدن به حزب توده بود و در این راه حتی حاضر بودم برای راضی کردن فریدون به او دروغ بگویم و دروغ هم گفتم.» (ص ۱۲۲)

فریدون در غیبت زن رادمنش اسناد و پول‌های گاو صندوق را بر می‌دارد. اشتازی به سرعت ماجرا را تعقیب و آن‌ها و چند نفر دیگر را در اکتبر ۱۹۶۱ دستگیر می‌کند. فریدون به ۸ سال و حسین به حبس ابد محکوم می‌شوند. به گفته حسین، اشتازی «در بازجویی‌ها خشونت اعمال» نمی‌کند. (ص ۱۳۶)

فریدون در سال ۱۹۶۹ و حسین پس از ۱۶ سال به هنگام سفر شاه به آلمان شرقی و به خواست او آزاد و هر دو برادر به ایران فرستاده می‌شوند.

حسین در ایران با شاه و پدر ملاقات می‌کند. مصاحبه‌کننده می‌پرسد «پدر شما به رغم نفرت از کیانوری هرگز حاضر به همکاری با ساواک نشد.» حسین می‌گوید: «پدرم تا آخر عمر ببخشید ... باقی ماند.» (ص ۱۳۲) «با پدر بحث نمی‌کردیم» (ص ۱۷۱) «پدرم بدبختانه تا آخر عمر خود سخت به سوسیالیزم پای‌بند بود اما من چنان از سوسیالیزم متنفر بودم که دلم می‌خواست مسلسلی داشته باشم و آدم بکشم.» (ص ۱۷۷)

ساواک مبلغ ۱۵۰۰۰ مارک به حسین می‌دهد و قرار می‌گذارند معادل همین مبلغ را دوباره به او بدهند. حسین می‌گوید: «به بچه‌های سازمان امنیت گفتم می‌خواهم بازجو شوم. دلم می‌خواست بازجوی توده‌ای‌ها بشوم. ساواک با برداشت من از شغل بازجویی موافق نبود به من گفتند دوران مشیت و لگد مدت‌ها است گذشته است.»

مصاحبه‌کننده می‌پرسد: «مگر می‌خواستید توده‌ای‌ها را کتک بزنید؟»، «خب معلوم است دیگر.» (ص ۱۷۷)

انقلاب از راه می‌رسد و حسین که در تلویزیون کار می‌کند به شدت خشمگین است «اگر در زمان انقلاب در ایران می‌ماندم باید با مردمی که شعار می‌دادند درگیر می‌شدم.» (ص ۱۸۸)

به خارج از کشور می‌رود اما «از بچه‌های سازمان امنیت خواسته بودم هر وقت ارتش قصد سرکوبی مخالفان را داشت به من اطلاع بدهند منتظر بودم بچه‌های سازمان امنیت از حمله ارتش با خبرم کنند تا من هم در سرکوبی این بی‌شرم‌ها شرکت کنم.» (ص ۱۸۲)

شاه نیز برای آزادی حسین و برادرش از زندان آلمان شرقی نهایت تلاش را می‌کرده: «... می‌گفت اعلیحضرت به محض شنیدن خبر دستگیری‌مان او را مأمور کرده بود با مقامات آلمان غربی مشورت کند که چه‌گونه می‌توان حسین و فریدون یزدی را آزاد کرد...»

حسین یزدی بعد از آزادی از زندان و بازگشت به ایران، به همراه پدرش به دیدار شاه می‌رود و خاطره این دیدار را چنین می‌گوید: «به گمانم دو ماهی نگذشته بود که به همراه پدرم شرفیاب شدم... اعلیحضرت بسیار مهربان بودند و از روحیه شادم بسیار شگفت‌زده شدند... احساسم این بود که اعلیحضرت از دیدار من بسیار شادمان شده بودند... بعدا شنیدم که (اعلیحضرت) گفته بودند هر کاری که حسین دلش می‌خواهد به او بدهید». نفرت حسین یزدی از حزب توده به حدی است که بعد از آزادی از زندان آلمان شرقی از ساواک تقاضا می‌کند به او شغل بازجو بدهند تا بتواند بازجوی توده‌ای‌ها شود. حتی نفرت او از سوسیالیسم به اندازه‌ای است که می‌خواهد مسلسل داشته باشد و آدم بکشد! «... من آن‌چنان از سوسیالیسم نفرت داشتم که دلم می‌خواست مسلسلی داشته باشم و آدم بکشم... من به بچه‌های سازمان امنیت گفتم که می‌خواهم بازجو شوم. دلم می‌خواست بازجوی توده‌ای‌ها بشوم... ساواک با برداشت من از شغل بازجویی چندان توافق نداشت. به من گفتند که دوره مشقت و لگد مدت‌هاست که گذشته است...»

حسین یزدی در مورد پدرش می‌گوید: «بدبختانه پدرم تا آخر عمر خود سخت به سوسیالیسم پای‌بند بود و حتی در سال‌های طولانی حبس ما، نامه بلندبالائی در باره سوسیالیسم و «انسان‌دوستی» نظام سوسیالیسم برای ما فرستاده بود. افسر اشتازی در زندان آن نامه را با آب و تاب بسیار و با صدای بلند برای‌مان می‌خواند و چه سرزنش‌ها که به ما نمی‌کرد...»

حسین یزدی در راه ضربه زدن به سوسیالیسم و حزب توده و خدمت به رژیم شاهنشاهی از هیچ عمل غیراخلاقی روی‌گردان نیست. او به صراحت اذعان می‌کند: «من در خدمت ساواک پای‌بند هیچ قول و قرار نبودم. تنها هدف من ضربه زدن به حزب توده بود و در این راه حتی برای راضی کردن فریدون (برای دست‌برد به گاو صندوق خانه رادمنش) حاضر بودم که به او دروغ بگویم و دروغ هم گفتم!»

در این کتاب اطلاعات جالبی درباره زندان‌های آلمان شرقی و نحوه شکنجه زندانیان داده می‌شود: «... فشار روانی‌ای که با سلول انفرادی به زندانی سیاسی اعمال می‌کردند، زندانی را از نظر روانی در تنگنا قرار می‌داد. در این چهاردیواری از دنیای خارج بی‌خبری و از هیچ حقوقی برخوردار نیستی. حتی نمی‌توانی برای خودت وکیل بگیر... دائماً ما را بازجویی می‌کردند. چند ساعتی می‌خوابیدیم و بازجویی‌ها را دوباره از سر می‌گرفتند...»

حزب توده ۷ مهرماه سال ۱۳۲۰ و بعد از تبعید رضاشاه، با حضور بازماندگان گروه ۵۳ نفر (۵۳ نفر از اولین گروه‌های چپ در ایران به رهبری دکتر تقی ارانی بود) اعلام موجودیت کرد.

این حزب پس از تدوین اساسنامه، مشغول سازماندهی شد و کار خود را از تهران آغاز کرد و نخستین کنگره خود را در سال ۱۳۲۱، برگزار کرد. در این سال‌ها نیروهای شوروی خاک آذربایجان را به تصرف خود درآورده بودند و

توده‌ای‌ها هم توانستند با حمایت شوروی، هشت نماینده در مجلس شورای ملی دوره چهاردهم داشته باشد و فراکسیون توده را به وجود آورند.

حزب توده در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ با وجود داشتن شبکه‌ای از افسران نظامی سکوت کرد تا انگلیس و آمریکا کار خود را کنند. در حالی توده تا قبل از روز کودتا به دولت مصدق هشدار می‌دادند در برابر توطئه‌ها مقاومت کند اما درست در روزی که باید او را در برابر توطئه یاری می‌کردند در لاک سکوت فرو رفتند.

توده‌ای‌ها بعد از آن که در ۲۵ مرداد اولین کودتای علیه مصدق خنثی شد، در خیابان‌های تهران و در اتوبوس‌ها شعار دادند که «ز قدرت توده‌ای، شاه فراری شده» و مجسمه‌های رضاشاه و محمدرضا را پائین کشیدند و ...

به گفته فریدون کشاورز از اعضای اولیه حزب توده، صبح کودتا هیئت اجرائی حزب جلسه‌ای داشت و پیشنهاد می‌شود که با دستور اعتصاب عمومی، کارگران برای حمایت از مصدق به خیابان بیایند اما نورالدین کیانوری مسئول وقت سازمان افسران حزب به بهانه این‌که مصدق بر اوضاع مسلط است کاری نمی‌کند و با تعلل کشور را در اختیار کودتاچیان قرار می‌دهند.

اگرچه این سکوت به ضرر خود آن‌ها تمام و عده‌ای از آن‌ها شکنجه و مجازات شدند و سازمان‌های مخفی‌شان در ارتش کشف و نابود شد. به علاوه این حزب از چشم افکار عمومی آگاه‌ها جامعه نیز افتاد.

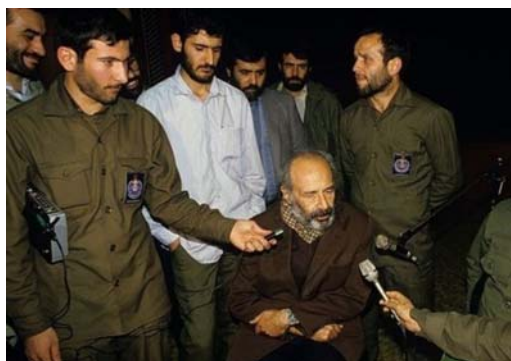
با پیروزی انقلاب ۱۳۵۷، حزب توده مرحله جدیدی از فعالیت‌های خود را آغاز کرد. این حزب رسماً اعلام کرد به نظام جمهوری اسلامی رای آری خواهد داد.

کیانوری دبیرکل حزب در این خصوص گفته است: «با پیروزی انقلاب و پیدایش شرایط جدید سیاسی در ایران، از اول فروردین ۱۳۵۸ تا آخر اردیبهشت همان سال همه کادرهایی که داوطلب بازگشت به ایران بودند، مهاجرت را ترک کرده و به کشور بازگشتند. من شخصا روز ۲۸ اردیبهشت ۱۳۵۸ به تهران بازگشتم. همسر مریم که عضو کمیته مرکزی بود، اوایل فروردین به ایران آمده و فعالیت‌های اولیه تشکیلات دمکراتیک زنان را آغاز کرده بود. زمانی که من به ایران آمدم، کار اساسی تجدید سازمان انجام شده بود... در خیابان ۱۶ آذر روبروی ساختمان دانشکده فنی دانشگاه تهران، نیز ساختمانی به عنوان دفتر مرکزی حزب تهیه شده بود.»

سازمان نظامی حزب توده شامل افسران، فرماندهان نظامی و مسئولان غیرنظامی بود که در نیروها و رسته‌های مختلف ارتش ایران فعالیت داشتند. این سازمان از نیمه سال ۱۳۵۸ شکل جدیدی به خود گرفت و مهدی پرتوی از سوی نورالدین کیانوری دبیر اول حزب، به عنوان مسئول این سازمان معرفی شد. به گفته محسن رضائی فرمانده وقت اطلاعات سپاه تعداد اعضای این سازمان حدود ۵۰-۶۰ نفر بود. همچنین در برخی نوشته‌ها تعداد اعضای این سازمان ۱۱۴ نفر عنوان شده است.

مهمترین اعضای سازمان نظامی حزب توده، ناخداافضلی فرمانده نیروی دریائی ارتش، سرهنگ عطاریان فرمانده قرارگاه غرب نیروی زمینی ارتش، سرهنگ کبیری فرمانده یگان‌های کماندوئی هوای ارتش معروف به کلاسه‌سزها و سرهنگ رحیم شمس شاغل در وزارت دفاع بودند که با مهدی پرتوی به طور مستقیم ارتباط داشتند. باقی اعضای این سازمان مخفی نیز از طریق شاهرخ جهانگیری سرشاخه اول نظامی هوائی و دریائی حزب و امیر معزز با پرتوی ارتباط داشتند.

در حالی که حزب توده با تمام قدرت از جمهوری اسلامی دفاع می‌کرد اما اطلاعات سپاه و سایر نیروهای امنیتی سپاه مدت‌ها روی حزب توده کار کردند تا این‌که در اواخر سال ۱۳۶۱، با اجرای عملیاتی با عنوان امیرالمومنین (ع) توانستند برخی از کاردها و رهبران این حزب و سازمان نظامی آن را دستگیر کنند.



دستگیری نورالدین کیانوری رهبر حزب توده توسط نیروهای اطلاعات سپاه پاسداران

محسن رضائی در این رابطه چنین ادعا کرده است: «حزب توده مثل موم در دست اطلاعات سپاه قرار گرفت.» او همچنین عنوان کرده است: «سازمان اطلاعات سپاه به خاطر کار اطلاعاتی که از اول انقلاب روی توده‌ای‌ها شروع کرده و نفوذی که در حزب توده کرده بود تقریباً همه شبکه‌های مخفی و علنی حزب توده را زیر نظر داشت... وقتی این را خدمت امام مطرح کردم، امام فرمود که این بیشتر شبیه یک قصه است تا یک واقعیت اما یک در هزار هم اگر احتمالش باشد شما باید این مسأله را جدی بگیرید و عملاً به دستور خود حضرت امام برخورد با اعضای توده صورت گرفت چرا که این‌ها در آستانه برگزاری یک تظاهراتی جلوی صدا و سیما بودند که وارد آنجا شوند.»

ساعت چهار و نیم بامداد روز ۱۷ بهمن ۶۱، با دستگیری نورالدین کیانوری دبیر اول کمیته مرکزی حزب توده و همسرش مریم فرمانفرمائی‌ان فیروز عضو هیات سیاسی کمیته مرکزی حزب، نخستین مرحله عملیاتی آغاز شد. با پیگیری‌های نیروهای سپاه پاسداران در فاصله‌ای کمتر از دو ماه، تمامی اطلاعات کلیدی از عملیات پنهانی حزب توده به دست آمد و سازمان‌های مخفی و نظامی و شبکه‌های جاسوسی آن نیز کشف شد.

دومین مرحله عملیات با نام «حضرت امیر المومنین(ع)» بر مبنای اطلاعات کشف شده در مرحله نخست، در شب میلاد امام علی(ع) در ۷ اردیبهشت ۶۲ انجام شد. در این عملیات، سپاه ادعا کرد: حدود ۱۷۰ نفر از کادرهای حزبی و اعضای سازمان‌های مخفی و نظامی و عوامل جاسوسی و نفوذی در تهران و بیش از ۵۰۰ نفر در شهرستان‌ها دستگیر شدند. همچنین حدود ۸۰ واحد خانه مخفی حزب، سه محل جاسازی شده اسلحه شامل ۲۰۰ قبضه انواع سلاح کمری، تفنگ ژ-۳، کلاشینکف، آرپی‌جی ۷، تیربار و مقادیر زیادی فشنگ و نارنجک، صدها دستگاه اتومبیل و موتورسیکلت، انواع وسایل چاپ و تکثیر و آرشیوهای محرمانه حزبی و قریب به ۹ میلیون تومان وجه نقد به دست آمد.

نورالدین کیانوری، دبیر اول کمیته مرکزی حزب توده در اولین مصاحبه تلویزیونی خود، تخلفات حزب توده را در شش محور بیان کرد که از جمله این محورها وابستگی به شوروی، جمع‌آوری سلاح و استفاده ابزاری از برخی نظامیان در این تشکیلات برای کسب خبر و ارسال به شوروی بود.

۹ نظامی از جمله ناخدا افضلی، سرهنگ عطاریان و سرهنگ کبیری از اعضای سازمان نظامی حزب توده به جرم جاسوسی برای شوروی که آن روزها از حامیان اصلی صدام در جنگ با ایران بود، اعدام شدند.

بعد از دستگیری عوامل توده توسط نیروهای سپاه پاسداران، خمینی در پیامی با تقدیر از این حرکت پاسداران برای اولین بار لفظ «سربازان گمنام امام زمان(عج)» را برای نیروی اطلاعاتی سپاه به کار برند. او در این پیام خود گفت: «جوانان ارجمند و عزیز ما در جبهه‌های داخلی از عمق جنگل‌های وسیع تا بیغوله‌ها و پناهگاه‌های بزرگ منحرفان غافل از خدا، از دموکرات و کومله تا منافقین و فدائی خلق و حزب خلق به اصطلاح مسلمان تا حزب توده و سایر

گروهک‌های کوچک و بزرگ را با فداکاری‌ها و خدائطلبی‌ها آن‌چنان قلع و قمع کردند که دنیا را با همه دشمنی‌ها که دارند به اعجاب و تحیر درآوردند. توجه به کارآمدی امنیتی و اطلاعاتی این جوانان گمنام پاسدار و بسیج و کمیته و دادستانی و دیگر دلباختگان در راه خدا در به دام انداختن سران خیانت‌کار حزب توده که چون مار پر خط و خال در براندازی اسلام فعالیت منافقانه داشتند و هر یک سابقه‌های طولانی بیست - سی ساله در جهات تشکیلاتی و اطلاعاتی و جاسوسی داشته‌اند و از تخصص در این امور بهره‌ وافی داشتند. موجب سرفرازی امت اسلامی است که چنین فداکارانی دارد.»

به هرحال، حزب توده، به مدت ۵ سال از جمهوری اسلامی دفاع کرد و نهایت هم بسیاری از اعضا و کاردهایش قربانی شدند.

اردیبهشت امسال یک گزارش تاریخی منتشر شد. خلاصه این گزارش که در تاریخ ۷ اردیبهشت ماه امسال در سایت بی‌بی‌سی درج شده است از این قرار است: «براساس اسناد و مکاتباتی که اخیراً توسط آرشیو ملی بریتانیا از وضعیت محرمانه خارج و منتشر شده است، در سال‌های ۶۱ و ۶۲ همکاری‌های نزدیکی بین سازمان‌های اطلاعاتی بریتانیا و سازمان سیا و نهادهای اطلاعاتی جمهوری اسلامی ایران وجود داشته است. اطلاعاتی که منجر به دستگیری، شکنجه و اعدام اعضای حزب توده ایران در سال ۶۲ شد.»

ماجرای این قرار است: در خرداد ماه ۱۳۶۱ به یکی از دیپلمات‌های سفارت شوروی در ایران که هم عضو کاکب بوده و هم برای سازمان اطلاعاتی بریتانیا MI6 جاسوسی می‌کرده، خبر می‌رسد که ارتباطات پنهانی او لو رفته و باید هرچه سریع‌تر سفارتخانه شوروی را ترک کند. طبق شایعاتی که در همان سال‌ها بر سر زبان افتاد مأمور مذکور به نام «کوزیچکین» از سفارت شوروی در تهران خارج شده و به سفارت بریتانیا در آن طرف خیابان (چرچیل) پناهنده می‌شود. او چند روز بعد با گذرنامه انگلیسی به لندن پرواز می‌کند. اما در گزارش فوق ذکر شده که کوزیچکین از طریق کوه‌های شمال غرب ایران به ترکیه می‌گریزد و از آن‌جا به لندن می‌رود.

کوزیچکین قبل از کاردار شدن، مدتی در یکی از معادن روی ایران کار می‌کرده و به زبان فارسی تسلط داشته است. او بعد از بازگشت به روسیه، توسط کاکب عضوگیری شده و در سال ۱۳۵۶ بعنوان دیپلمات به ایران بازمی‌گردد. او از طریق برخی از اعضای حزب توده که با کاکب همکاری داشته‌اند قبل از انقلاب با «گروه نوید» در ارتباط قرار می‌گیرد. بعد از وقوع انقلاب و بازگشت اعضای حزب توده به ایران، کوزیچکین رابط حزب و اعضای آن با اتحاد جماهیر شوروی بوده. او نه تنها تحلیل‌ها و نظرگاه‌های حزب و صورت جلسات کمیته مرکزی را دریافت می‌کرده بلکه اطلاعات شخصی یکایک اعضای بلندپایه حزب، آدرس خانه‌ها و اسامی و مسؤولیت‌های کل اعضای تشکیلات تهران و البته تشکیلات سازمان نظامی را در اختیار داشته.

بعد از برملا شدن همکاری کوزیچکین با MI6 و به تبع آن با CIA، او به انگلستان می‌گریزد و تمام آن اطلاعات را در اختیار سرویس‌های اطلاعاتی انگلستان و آمریکا قرار می‌دهد. چند ماه بعد بریتانیا و آمریکا در کمال سخاوت این اطلاعات را از طریق یکی از رابطین خود در پاکستان به آقایان عسکراولادی و مادرشاهی تحویل می‌دهند.

براساس گزارش‌های نیکلاس بارینگتون مقام ارشد سفارت بریتانیا در تهران، انگلستان و آمریکا می‌دانستند که دادن این اطلاعات به اعدام و شکنجه و زندانی شدن صدها نفر منجر خواهد شد. او حتی در دیدار با یکی از مقامات حکومت اسلامی و شنیدن گزارش اعترافات علی عمویی، کسی که ۲۴ سال در زندان شاه در مقابل شکنجه‌های آن حکومت مقاومت کرده بود با خنده اظهار کرده که لابد شکنجه‌های حکومت اسلامی موثرتر است.

بعد از دستگیری رهبران و اعضای حزب توده ایران در سال ۶۲، حدود ۱۰ نفر از افسران ارتش و از جمله فرمانده نیروی دریایی ایران که نبرد ناوهای جنگی ایران علیه ناوهای صدام را فرماندهی کرده و آن‌ها را شکست داده بود یعنی دریادار بهرام افصلی و تعدادی از افسران ارتش که ماجرای کودتای نوژه را بر ملا کرده بودند، اعدام شدند. به غیر از نظامیان افراد دیگری نیز در سال ۶۲ زیر شکنجه و در زندان کشته شدند. همچنین پنج سال بعد و در ماجرای اعدام‌های تابستان ۶۷، تعداد زیادی از اعضای بلند پایه حزب و حتی تعدادی از هواداران به جوخه اعدام سپرده شدند. نیکلاس بارینگتون در گزارش خود ضمن ابراز شغف از خبر این سرکوب‌ها و اعدام‌ها این همکاری را نقطه عطفی در روابط ایران و بریتانیا می‌داند... جمهوری اسلامی آن‌ها را به جرم قصد کودتا در آینده اعدام کرد.

اما حزب توده ایران و یا چریک‌های فدائی خلق ایران (اکثریت) از همکاری‌های ۵ ساله خود با جمهوری اسلامی و سپس از سرکوب و اعدام کاردها و اعضای تشکیلاتی خود هیچ درس درستی نگرفته‌اند و همچنان از جناح اصلاح طلب آن دفاع می‌کنند که خود اصلاح طلبان اقرار می‌کنند دیگر این جناح وجود خارجی نداشته و مضمحل شده است.

در پایان ذکر این نکته نیز در رابطه با افرادی که به صفوف اپوزیسیون ایران نفوذ می‌کنند مهم است. معمولاً چنین افرادی داغ‌ترین شعارها را علیه جمهوری اسلامی سر می‌دهند خیلی زود با هدف جدائی و تفرقه‌اندازی اتهاماتی به این و آن می‌زنند و سعی می‌کنند، خودشان را در معرض توهم و شبهه‌ای قرار ندهند. تجارب تاکنونی نشان داده است در هیچ زمانی از تاریخ ایران مانند سال‌های اخیر، این همه نفوذی و جاسوسی در سازمان‌ها و احزاب سیاسی و رسانه‌های خارج کشور و نهادهای دموکراتیک نداشتیم.

به همین دلیل در جاهائی نفوذی و جاسوس کشف می‌شود و احتمالاً ما او را می‌شناسیم نباید زیاد دچار شگفتی شویم! آن جائی که نشانه دفاع از جمهوری اسلامی به ویژه از تروریسم جمهوری اسلامی را رسماً در اطراف خود می‌خوانیم و یا می‌شنویم اما با این وجود یا عکس العمل مناسب و سریع نشان نمی‌دهیم، و یا چه بسا آگاهانه و ناآگاهانه با راه‌انداختن بحث‌ها و کشمکش‌های بی‌موقع و بی‌ربط به موضوع اصلی و با هدف تسویه حساب با بغل دستی خود است که باید سخت دچار شگفتی شویم!

چهارشنبه سیزدهم اسفند [حوت] ۱۳۹۹ - سوم مارچ ۲۰۲۱